

# کندوکاوی در ریشه‌یابی شأن نزول ترانه‌ی «مرا ببوس»!

دکتر ایرج صراف

حضورشان بود، با دیگران آشنایی پیدا کرده و دور هم جمع می‌شدند. البته دستگاه امنیتی به شدت مراقب بود و بهانه‌جویی می‌کرد. از این‌رو هر ملاقات و تجمع، می‌توانست حادثه‌آفرین باشد. واضح است که آن ارتفاعات نیز از این تعقیب ایمن نبود و از این جهت هر روز حادثه‌ای ممکن بود علت «آخرین ملاقات» باشد، یعنی رفتن سر وعده‌گاه، وداعی سخت و سنگین را در پی داشته باشد. این بود که حال و هوایی دیگر در میان بود. خاصه وقتی که همزمان عشقی و رؤیایی نیز حضور داشت.

واضح است که چنین صحنه‌ها در روح حساس و شاعر «حیدر رقابی» اثر عمیقی برجا گذاشت که با همه‌ی وجودش ترانه را به کمال «دل‌گوئی» سرود و برای آهنگ روی آن به سراغ استاد «مجید وفادار»<sup>۱</sup> رفت. و اینک عین ترانه‌ی خواننده شده:

## مرا ببوس

اصفهان خواننده: حسن گلزاقی  
شعر: حیدر رقابی (هاله) آهنگ: مجید وفادار  
مرا ببوس مرا ببوس برای آخرین بار تو را خدا نگهدار  
که می‌روم به سوی سرنوشت. بهار ما گذشته  
گذشته‌ها گذشته منم به جستجوی سرنوشت  
در میان توفان هم پیمان با فایقران‌ها گذشته از جان  
باید بگذشت از توفان‌ها به تیره شب‌ها دارم با یارم پیمان‌ها  
که بفرورزم آتش‌ها در کوهستان‌ها آه!

شب سیه سفر کنم ز تیره ره گذر کنم  
دگر تو ای گل من

سر شک غم به دامن برای من میفکن  
دختر زیبا امشب بر تو مهمانم در پیش تو می‌مانم  
تالاب بگذاری بر لب من دختر زیبا آن برق نگاه تو  
اشک بی‌گناه تو روشن سازد یک امشب من

و چه تفاوت محسوس است بین متن این سروده<sup>۲</sup> و سروده‌ی قبلی که نشانه‌ی تغییر محوری دیدگاه شاعران است نسبت به یک احساس عزیزی و عاطفی در شرائط بزم و رزم.

به هر حال، حاصل مراجعه‌ی «رقابی» به «وفادار» هم‌دوشی آهنگی پر اثر با سروده‌ی جذاب و سوزناک بود که در عزای یا

□ نوشته‌ی روشن‌گرایانه‌ی با عنوان «ترانه‌ی مرا ببوس» چرا و توسط چه کسی ساخته شد؟ به قلم نویسنده‌ی توانا و ادیب سرشناس (ح.ا) در شماره‌ی ۶۲ حافظ، سبب شد که نگارنده‌ی ناچیز هم تا حد اطلاع خود در این باره مطالبی را به نظر خوانندگان گرامی و اهل تحقیق برسانم شاید که وسعت جهات توضیح و یادآوری‌ها، نکات مخفی مانده از تاریخ کشور ما را آشکار کند و بر اطلاع نسل جوان بیفزاید.

در سال‌های پس از انقلاب اسلامی، آنگاه که «پرنده‌های مهاجر» به تعداد زیاد به میهن خود بازگشتند، شاید در سال ۱۳۶۰ روزی در منزل دوست مشترک نگارنده و استاد امین - یعنی زنده‌یاد غلامرضا خان رحیم (قاضی بازنشسته‌ی دادگستری) - واقع در خیابان پاسداران تهران ملاقاتی با حیدر رقابی (هاله) سراینده‌ی ترانه‌ی «مرا ببوس» و جمعی از دوستان روی داد. چون نگارنده به کشف حقیقت و رفع شبهات در مورد سروده‌ی «مرا ببوس»، علاقه داشتم، لذا فرصت به دست آمده را غنیمت شمرده و سوآلی را مطرح نمودم و آن این‌که چرا «ترانه‌ی مرا ببوس» در مجموعه‌ی اشعار «هاله» نیامده و حال آن‌که به طور چشمگیر گل کرده و شهرت یافته است در حالی که شاعر و سراینده‌اش را کمتر کسی می‌شناسد! من، حیدر رقابی (اینک شادروان) را از دوران مبارزات ملی شدن صنعت نفت می‌شناختم که به عنوان فردی ملی و مبارز معروفیت داشت و آگاه هم بودم که شعر نیکو می‌سراید و در سلک شاعران ملی فعالیت هنری دارد. «هاله» نام شاعرانه‌ی اوست و از او مجموعه‌ی اشعاری هم با عنوان «شهرزاد» چاپ و منتشر شده است. بعدها حیدر رقابی در برلین پایتخت آلمان درس خوانده و در مبارزات سازمانی دانشجویی و کنفدراسیون سرشناس بود. اینک او رو در روی ما نشسته و داشت از گذشته‌ای خفته درسکوت تاریخ سخن می‌گفت.

رقابی که شرح مبارزات ملی را بیان می‌کرد، اظهار داشت که پس از کودتای نظامی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، مبارزه‌ی مردم به صورت دسته‌های کوچک و در گوشه و کنار انجام می‌گرفت و با پنهان‌کاری، در مواردی هم جوان‌ها برای تشکیل جلسات به ارتفاعات شمال تهران رفته و با افروختن آتش که نشانه و رمز

استمداد ملی جای خالی داشت.

همین‌جا باید یادآوری کرد که سالیان پیش خواننده‌یی (یعنی خانم «پروانه» خواننده در یکی از ارکسترهای رادیو تهران)، همان سروده‌ی قبل را با همین آهنگ خوانده بود. ولی با این‌که آن زمان تصنیف‌خوان سرشناسی هم بود، اما به دلیل مجموعه‌ی پخش شده به دل خواننده‌ها ننشست و با اقبالی روبرو نشد... تا بدان‌جا که این اثر ماندنی از یادها رفت و دفن آرشبو رادیو گردید.

از گفته‌های مصاحب نگارنده چنین برمی‌آید که در شرائط سرکوبی و اختناق، درست زمانی که سروده‌ی سوزناک «هاله» آهنگ مناسب خود را یافته بود؛ کسی مسئولیت خواندن آن را از «ترس ساواک» به عهده نگرفت و شاید دستگاه امنیتی رادیو که شاعر را به خوبی می‌شناخت و محتوای سروده را دانسته بود؛ از اجرای آن جلوگیری کرد؟

پس از اعدام افسران شاخه‌ی نظامی (حزب توده) که بغض‌های فشرده در دل‌ها مجال ترکیدن می‌جست، مرحوم حسن گل نراقی که تازه به دنیای هنر آمده بود، با نوازندگی پر قدرت هنرمندی چون پرویز یاحقی (اینک شادروان) که در حافظ ۶۳ عکس او چاپ شده بود، آن را اجرا کرد. اما هرگز نه خواننده (گل نراقی) و نه حتی نوازنده (پرویز یاحقی) تصور نمی‌کردند که چنین بازار داغی پیدا کند و حتی گل سرسید همه‌ی ترانه‌های رادیو تهران شود. یک تنه جای بسیاری از ترانه‌های مطرح را بگیرد و هر روز چند بار تقاضای پخش آن شود! اما انصافاً باید گفت که سبب معروفیت و به دهان‌ها افتادن آن از همه بیش‌تر تبلیغات فراگیر گروهی منضبط و وابسته بود که بنا داشتند از هر چیز ولو به دروغ و تبلیغات گمراه‌کننده به سود عقیده‌ی خود بهره‌برداری کنند.

البته زمان و شرائط مملکت هم، چنین دل‌تنگی اجتماعی را به همراه داشت، حبس و بازداشت‌ها، بی‌خانمانی که ثمره‌ی کودتا بود، بسیاری از خانواده‌ها را در ماتم فرو برده بود و اینک با اعدام افسران جوانی که اغلب با عشق وطنی و «آرمان‌خواهی» در مسیر خطا تا خیانت رانده شده بودند؛ هم‌دوش شده بود... یک عزای عمومی و یک دل‌تنگی ناشی از آن! بغض‌ها خیال ترکیدن داشت و اشک‌ها قصد ریختن... اما گروهی که از هر بیان و حرکت در میان اجتماع برای فریب بهره می‌گیرند، کوشیدند این «اثر هنری» غیرقابل انکار را هم به گروه خودی متصل کرده و بهره‌ی تبلیغاتی بگیرند... البته یک سلسله اعدام چشمگیر که خشونت بار هم بود، تصادفاً هم‌زمان با عواملی که مایه‌ی سرودن آن ترانه شده بود، می‌توانست به ظاهر به محتوای آدمکشی تطبیق شود اما نه در عمل، چون به جهات معانی، واژه‌ها فقط گویای «حالی» است که سراینده خود عنوان کرده

و در سطور گذشته از قول نامبرده آورده شد، نه وصف حال یک افسر (سرهنگ مبشری!)<sup>۳</sup> در شب اعدام که هیچ اشاره‌ای در سرورده‌ی مزبور، بدان نیست.

دیگر این‌که هیچ‌جا سرهنگ مبشری به عنوان ترانه‌سرا یا آهنگساز معرفی نشده که در چنان شرائط بحرانی به چنان اثر بزرگ توفیق یابد. الا این‌که ادعا شود با اعجوبه‌ای به مثل «شمس تبریزی» ملاقاتی داشته که ناگهان او را به درجه‌ی شاعری و آهنگسازی (ارتقاء) داده باشد که حتی با چنین گزافه‌گویی قوی سست و بی‌پایه عنوان شده است.

واضح است که چون شایعه‌سازان و لاف زنان فقط قصد تبلیغ به نفع خود را داشته‌اند با جعل روایت به این فکر نیفتاده‌اند که ممکنات را «اقلاً» در نظر بگیرند!

اما متأسفانه آن زمان از هیچ مقام موجه، توضیح صریحی در این باره داده نشد که البته به نفع شایعه‌پراکنان هم بود... ولی اگر رادیو هم به این کار دست می‌زد، بی‌شک مورد پذیرش عامه قرار نمی‌گرفت چون رادیو سخن‌گوی حکومت کودتائی شناخته شده بود... و چنین بود حدوث ترانه‌ی «مرا بیوس» و پندارسازی‌ها.

نوشته‌ی حاضر، اما فقط استنباط شخصی یا مسموعات نگارنده نیست- شادروان پرویز خطیبی، که خود را نوه دختری میرزا رضای کرمانی معرفی می‌کند<sup>۴</sup>، هم اشاراتی به جریان شهرت ترانه‌ی مزبور و شایعات نابجای مربوطه به همین توصیف ولی به تفصیل دارد... تا آن‌جا که کشف و پذیرش آن‌را وسیله‌ی اداره‌ی رادیو تهران تصادفی و ترتیبی شرح می‌دهد که جای تأمل دارد در حالی که به سبب محدودیت، امکان بررسی نوشته‌های نامبرده نیست. فقط باید اشاره شود که عظمت مفاهیم شعر و آهنگ مناسب و پرجذبه‌ی آن، محتاج «اتفاق و تصادف» بدان صورت نبود. اما او نیز به هر حال به تبلیغات خطا و سوءاستفاده‌ی بی‌گناهی را که از این ترانه شده، به تفصیل یادآوری می‌کند. ■

#### پی‌نوشت‌ها

۱- استاد مجید وفادار، نوازنده‌ی چیره دست ویلن و آهنگساز پرقدرتی است که در دوران فعالیت هنری خود آثار گران‌سنگی چون: شانه، نیلوفر، تنگ غروب، گل اومد بهار اومد و... را به دوستداران هنر موسیقی اهدا نموده است. دیگر آثار فراموش ناشدنی او یا: داریوش رفیعی و قوامی (فاخته‌ای) از گنجینه‌های موسیقی ایران است.

۲- این‌که سروده‌ی خواننده شده با سروده‌ی قبلی که نویسنده‌ی بزرگوار (ج.ا.) در حافظ شماره‌ی ۶۲ معرفی نموده‌اند، تفاوت دارد، نشان می‌دهد با توضیح «هاله» قابل درک است چون در حال و هوای مبارزاتی سروده شده و یا مضامین قبلی ناچار هم‌سنگ نیست، نگارنده

۳- پرویز خطیبی، خاطراتی از هنرمندان، ص ۲۸۶